



آیت الله
جوادی آملی

عضو شورای عالی قضائی و عضو جامعه مدرسین

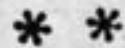
ضرورت

سَأَلْنَا نَبِيَاءَ

قسمت دوم



در قسمت قبل ضرورت رسالت انبیا مبنی بر این که بشر بدون راهنمایی الهی ممکن نیست به سعادت برسد، روشن شد، و در اینجا محدوده رسالت و این که پیامبران چه آورده اند با استفاده از آیات مربوطه مورد بحث قرار می گیرد.



قرآن کریم برای وحی یک مبدأ، فاعلی، و یک مبدأ فاعلی و یک رابطه که باید دارای اوصاف خاصی باشد قائل است. فاعل خداوند و قابل رسول الله و رابط روح الامین است. اگر امری را خداوند عهده دار آن باشد و بدینش آن عهده، حضرت رسول الله (ص) و رابط روح الامین (فرشته‌ای که موصوف به امین است) باشد چنین امری حق است و بدینجهت خداوند درباره قرآن کریم می فرماید: "لَأَرْيَبَنَّهُ" در قرآن هیچگونه شکی نیست. چرا که مبدأ فاعلی قرآن خداست. چنانچه در آیه ۱۰۵ سوره اسراء می فرماید: "يَا لِحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ" ما قرآن را بر حق نازل کردیم. پس نازل کننده خداست.

و بدنبال آن می فرماید: "وَيَا لِحَقِّ نَزَّلَ" قرآن به حق نازل شده است. حق با آن است، نه حق از قرآن جدا می شود و نه قرآن از حق، پس هرگز باطل در حرم آن راه نمی یابد. گاهی فیض رسانده می شود، ولی گیرنده قابل نیست، اما در مورد قرآن که قائل و پذیرنده رسول الله (ص) است می فرماید: به حق فرستاده شده و به حق نیز فرود آمده است. همچنین در آیات ۱۹۴-۱۹۳ سوره شعرا خطاب به پیغمبر (ص) می فرماید:

"نَزَّلَ بِرُوحِ الْأَمِينِ عَلَيَّ قَلِيلًا"

(روح الامین قرآن را بر قلب تو فرود آورد) در این آیه واسطه را روح الامین معرفی می کند و فرشته‌ای را که خدایتدیعنوان امین توصیف می کند هرگز خیانت نمی کند، اگر عملاً در امانت کم و زیاده نکند، و اگر جهل و غفلت و نسیان در کار باشد، خواه از روی قصور یا تقصیر باشد اما امانت سازگار نیست، انگاه امین است که آنچه را دریافت داشته، رساننده باشد، وگرنه صاحب حق نخواهد بود، در حالی که فرموده است:

"يَا لِحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَيَا لِحَقِّ نَزَّلَ"

* باطل در نظام قرآنی جایی ندارد

وقتی حق باطل و قرار شد نظام قرآنی پیاده شود باید محدوده آن را دانست، در این رابطه آیه ۴۹ سوره سبا این محدوده را چنین بیان فرموده است:

"قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ"

بگو حق آمد و دیگر جایی برای باطل نوپا کهن نخواهد بود، پس در این نظام باطل وجود ندارد، نه فساد گذشته را می شود تکرار نمود، و نه دست به فساد تازه می توان زد.

نظام حق جای همه چیز را بر کرده است، چرا که اگر در برخی قسمتها کوتاه و ناقص باشد و حتی اگر در یک مورد برنامه نداشته باشد که جای برای غیر حق خالی باشد این نظام حق نیست. در اخلاق، عمل، اندیشه، ملکات درونی و... نظام حق برنامه دارد، و در موردی که خلافی از ما سر می زند در آنجا جان ما با قرآن و نظام حق در تماس نبوده است.

* باطل چگونه می رود؟

گفتم در نظام حق جایی برای باطل نیست قرآن می فرماید:

"جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ"

اما چگونه و چرا؟ آیا باطل خود بخود می رود، یا آن که حق آنرا می برد؟ آیا انسان ناحق را شناسد و بعد آن عمل نکند، این توان را دارد که باطل را از خود دور کند، اگر قرآن در آیه ۲۰۰ سوره اعراف می فرماید:

"فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ"

بگو اعوذ باللهم من الشيطان الرجيم، یعنی بخدا پناه می برم از شیطان رجیم، فقط یا گفتن این کلام بدون آن که انسان بداند که به چه کسی پناه می برد از آسیبهای شیطان در امان می ماند؟ در سوره سبا آیه ۴۸ می فرماید:

"قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْدُؤُا الْحَقَّ"

بگو آن که مدبر و پرورنده من است حق را بسوی باطل - برتاب می کند.

و در آیه ۱۸ سوره انبیا چنین می فرماید:

"بَلْ يَتَّقِ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ"

"فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ"

بلکه ما همیشه حق را بر باطل غالب و برروز می گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد.

"زاهق" صفت مشبهه است تا اسم فاعل و معنی چنین می شود که صفت خاص باطل این است که رفتنی است. پس چنین نتیجه می گیریم که باید حق را گرفت و بر مغز باطل کوبید تا باطل از زمین برود و آنگاه است که "فاذا هو زاهق" تحقق پیدا می کند.

خواندن و فهمیدن قرآن کریم خود از عبادات است، ولی آنها مقدمه است برای عمل، و تا عمل به حق نکنیم نمی توانیم باطل را ترک کنیم. چنین نیست که حق بیاید و باطل از درب دیگر برود.

"در حدیث می فرماید: هر کس چهل حدیث حفظ نماید خداوند او را در قیامت فقیه محشور می نماید". آیا منظور از حفظ چیست؟ اگر منظور حفظ معمولی است که در کتابها یا خط زیبا محفوظ است. از سوی دیگر بسیاری از چیزها را که انسان یاد گرفته، ممکن است در یک سال یا کمتر یاد ببرد، و همچنین بسیاری از افراد که در این دنیا دانشمند هستند بعد از

شنیده شود.

بنابر این سلام خدا لفظ نیست، بلکه همان عمل خداست، و اگر خداوند متعال سلام می کند، یعنی سلامت اعطا می کند و انسان را از بیماریها نجات می بخشد. بدنیال آیه توجه شود که بعد از آن بیغمبر (ص) مأمور می شود به شاکردن جلسه سلام نماید اضافه می نماید:

"كُتِبَ رَبِّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ"

پروردگار شما بر خود رحمت و مهربانی را فرض نموده است. و این موضوع اهمیت مجلس علم و فراگیری ایمان را روشن می سازد. و اما درباره مجالسی که معارف دینی و حق در آن هنگامی شود، در آیه ۶۸ سوره انعام می فرماید:

"وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي الْأَيْتَانِ"

"فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِیْ حَدِيثٍ مَّخْبُورٍ"

(و هرگاه با گروهی برخورد کردید که برای خرد گیری در آیات ما گفتگو می کنند از آنها روی گردان، تا آنها در سخن دیگری وارد شوند). و در آیه ۱۴۰ سوره نسا می فرماید:

"وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا"

"سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَ"

"يَسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى"

"يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ مَّخْبُورٍ"

(آیات در کتاب - خدا - بر شما) منافقان) فرستاده شد که چون آیات خدا را شنیدید به آن کفر ورزید و استهزا نمائید پس - شما مو'مان - با ایشان (منافقان) مجالست نکنید تا از سخن استهزا قرآن - در حدیث دیگر داخل شوند).

پس نشستن در جلساتی که به آیات خدا کفر ورزیده می شود و استهزا می شود موجب نائید آن عمل است و نائید کردن با بی تفاوت بودن نمی گذارد حق، باطل را سرکوب نماید. و اگر بر نخیزید و از آنها اعراض نمائید "انکم اذامثلهم" شما مثل آنها هستید، با این تفاوت که آنها کافرند و شما منافق، و اگر شرکت بقیه در صفحه ۳۲



مرگ که سخت ترین صربه هاست، هم آنچه یاد گرفته اند از یادشان می رود، و چنین نیست که همه تحصیل کرده ها بعد از مرگ عالم و فقیه محشور شوند. بنابر این منظور از حفظ در حدیث آن است که چهل حدیث از بیانات معصومین علیهم السلام را در جانتش نگهداری کند و بیاد نه نماید، و چنین کسی است که در قیامت به حق شفاعت داده می شود و بر همین اساس است که آیه ۵۴ سوره انعام می فرماید:

"وَإِذَا جَاءَ كَلِمَةٌ مِنْ رَبِّكَ وَتُنُونَ بِأَيَّتِنَا"

"فَقُلْ سَامِعٌ عَلَيْكُمْ"

آنگاه که مو'منین به محضرت او آمدند به آنها سلام کن، یا سلام ما را به آنها برسان، یا هر دو، انسان گاهی بجائی می رسد که شایسته سلام خدای تود و سلام خدا به خصوص بندگان خالق است. بندگانی که حق را فرامی گیرند و فریب تو آن دیگران را نیز بسوی حق تبلیغ و ارشاد می نمایند.

(سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ، سَلَامٌ عَلٰی

مُوسٰى وَهَارُونَ، سَلَامٌ عَلٰى اِبْرٰهٖمَ) و اینست

با دشت نیکوکاران (كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه

می فرماید:

"إِنَّمَا قَوْلُهُ فَعَلَهُ لِأَبْصَوْتٍ مُّقْرَأٍ وَلَا"

"يَبْدَأُ بِسَمْعٍ"

همانا گفته خدا همان انجام آن است، بدون آنکه بدانی خوانده شود، و بایه بدانی

عوض کرد و به خطای خود اعتراف کرد. ولی مناسبانه در دوره استالین آمدند گفتند نخبر، خط سیر اولی درست است و دچار همان اشکالات شدند.

درس سی و سوم این است که دو نوع مالکیت است در برابر پنج جامعه و نظام و مرحله، تکامل تاریخی. از آقایان می پرسیم که مگر نگفتید عنصر اساسی در روابط تولید نوع مالکیت است؟ ششامی گوئید جامعه پنج بار تحول کیفی پیدا می کند، و اساسی ترین تحول روابط تولید، و اساسی ترین عنصر هم کیفیت و نوع مالکیت بر روابط تولید است که تغییر پیدا می کند. شما دو تغییر بیشتر نمی توانید نشان بدهید! ما بملک تغییر کرده است، ولی مالکیت دو گونه بیشتر نبوده است: یکی فردی، و دیگری اجتماعی، و آخر هم اجتماعی می شود. برای هر یک از این تحولات چارهای ندارند که بکنوع مالکیت بسازند، اما هر چه در تاریخ مطالعه کرده اند چیزی جز دو نوع مالکیت بیشتر پیدا نکردند: فردی و اجتماعی!

موضوع این درس بعد از اکتبر ۱۹۱۷ است، در حالی که بیشتر مباحث قبل مربوط به قبل از این تاریخ بود. ما با تحک تاریخ، انقلاب اکتبر را آزمایش کردیم و نظریات مارکس را درباره انقلابات و نیروی محرک آن و کیفیتش و حکومتی آن بیان کردیم و دیدیم که نادرست در آمد.

★★ حیرت نازح مارکس و انگلس

از اینجا به بعد مسئله دیگری را مطرح می کنیم و آن اینکه:

مارکس و انگلس آمدند و گفتند که ما قانون حاکم بر تحولات جامعه و پدیده های آنرا کشف کردیم و بموجب این قانون وقتی حکومت سرمایه داری سرنگون شود، حکومت سوسیالیستی برقرار می شود، و با برقراری حکومت سوسیالیستی مثلا چنین خواهد شد و حتما چنان خواهد شد، زیرا کمونیستها قائل به جبر در تاریخند. مثلا مارکس می گوید وقتی انقلاب سوسیالیستی شد، اصلا اختلاف طبقاتی از بین می رود، چه شما خواهید و چه نخواهید! چرا؟ می گوید: بسرای اینکه وقتی حکومت سوسیالیستی برقرار شد و تمام کارخانه ها و معادن و راهها و وسائل نقلیه و زمین به ملکیت عموم درآمد، دیگر این تفاوت طبقاتی نخواهد بود و جامعه بی طبقه درست می شود! اینکه می گویند: "جامعه بی طبقه" توحیدی، یعنی همین! توحیدش به معنای یکی شدن است!

★★ سجد حکومت کمونیستی

خوب در این جامعه وقتی طبقات وجود ندارد، مبارزات طبقاتی هم وجود نخواهد داشت. اعتصابات بحق هم نیست، و هر کس اعتصاب کند علیه سوسیالیزم و حاکمیت پرولتاریا اقدام کرده است! زندانی می شود و به اردوگاه کار اجباری فرستاده می شود!

در این درسها ما از دیدگاه خود کمونیستها، و نه از دیدگاه مورخین سرمایه داری، به جامعه سوسیالیستی مغولستان و چین و شوروی رسیدگی می کنیم و به حرفهای خود آنها استناد می کنیم: تمام پدیده هایی که مارکس معتقد بود که در جامعه سوسیالیستی نباید وجود بیاید، بوجود آمده است! و تمام پدیده هایی که معتقد بود وجود می آید، برعکس شد، یعنی بوجود نیامد! بنا بر این سن تفسیر او درباره پدیده ها و ربط آن به روابط تولید و غیر ذلک نادرست از آب در آمده است.

بقیه جهاد...

حب بخدا بر محبتهای دیگر و قهرا اگر گروهی این وسیله را از دست دادند و راه فسخ و عصیان را رفتند از موهبت هدایت محروم خواهند بود.

بنا بر این معنی چنین میشود که شما اگر محبتهای دیگر را بر محبت بخدا و رسول و جهاد مقدم کنید خداوند قوم دیگری را جایگزین شما میکند زیرا هدایت خدا شامل قوم فاسق نخواهد شد و شما از فیض باری کردن دین خدا که وسیله برای رسیدن به مطلوب یعنی لقا الهی است محروم می شوید و قوم دیگری به این فیض میرسد.

در ذیل آیه سوره مائده هم این جمله بود "ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء"

ذلک یعنی باری کردن دین خدا فضلی است الهی که به هر کس که بخواهد میدهد خلاصه اینکه منتفع شدن دین خدا توسط شخص یا گروهی مهمترین عامل برای رسیدن بکمالات و سعادت است برای آن گروه و آنها که فاسق هستند و محبتهای مادی را بر محبت خدا مقدم میدارند آنها این قابلیت را ندارند که دین خدا توسط آنها نشر یابد و بدینوسیله خدا آنان را هدایت نماید.

و ذیل آیه احتمال دوم را از کلمه امر تقویت میکند. ادامه دارد

بقیه رسالت...

کسی که خداوند منافقان و کافران را در جهنم جمع می کند. "ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا" و چون منافق در عین حال که باطل است، به حیثیت حق نیز صدمه می بیند از کافر پست تر است. آیه ۱۲۵ سوره بقره می فرماید: "ان المنافقین فی الدرکة الاسفل من النار" (همانا منافقان را در آتش پست ترین جایگاه است) همانگونه که موافقان در بهشت درجاتی دارند (بعضیها فوق بعضی) برخی برتر از بعضی دیگر هستند، اهل باطل نیز درجاتی دارند و بعضی پائین تر از بعضی دیگر هستند. و منافق در قسمت پائین جهنم است، و از کافر پست تر است، چرا که منافق ظاهرش حق و باطنش باطل است و اضافه حق بر باطل موجب می شود تا حق نیز باطل شود، همانند اضافه کردن بر معلوم، که معلوم را نیز مجهول می سازد.

آری باطل که با حق بسازد حق را باطل می سازد، و گرنه باید حق بر باطل بگوید و آن را از بین ببرد، آنگونه که دیگر حائثی برای باطل نباشد.

قل جاء الحق و ما یبیدئ الباطل و ما یعید " ادامه دارد